

«ناسیونالیسم آغلی»

در برابر «ایران گرایی تمدنی»

مروری بر فرار به جلوی غرب گرایان از
پاسخ گویی به ملتِ «بیدارتر»

وحید جلیلی، ۱۰ تیرماه ۱۴۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم.

در سال ۱۴۰۱ در مقاله:

«**بلوای بدویت مدرن؛** نگاهی تاریخی به

پرده جدید تقابل نافرجام غرب‌گرایان با

ایران‌گرایان»

گفته بودم که ایران‌گرایی، رقیبی لجوج‌تر و خطرناک‌تر از غرب‌گرایی ندارد. آن مقاله در فضای مجازی به راحتی [در دسترس](#) است.

در همان مقاله که در آبان‌ماه سه سال پیش منتشر شد نوشته بودم:

«پرچم ایران؛ محتوای هویتی دارد و علم
استقلال سیاسی و فرهنگی و تمدنی است....
ایران - آن طور که غرب‌گراها آرزو دارند -
منه‌های فرهنگ و دین و تاریخ و سنت و
امتیازات و ظرفیت‌های تمدنی‌اش؛ به آغلی
تبدیل می‌شود که هویتی ندارد و به راحتی
در فرهنگ و تمدن غربی مضمحل می‌شود...
جمهوری اسلامی؛ محصول شکست جریان
غرب‌گرا در تبدیل وطن به آغل است».



پرده تازه این تقابل با ایران‌گرایی، به بهانه
جنگ اخیر آغاز شده است.

غرب‌گرایان، بار دیگر تراشیدن و تقلیلِ
هویت ایرانی را کلید زده‌اند و تلاش می‌کنند
بعد از حماسه «بکشید ما را»ی دانشمندان و
سرداران، «ملت بیدارتر» را خواب کنند.



اگرچه برخی از دوستان از سراسیمگیِ
پیمان‌کاران پروژه آغلیزاسیون و جریان
«ناسیونالیسم آغلی» در روزهای اخیر، با
تعجب یاد می‌کردند و آن را یک رفتار سیاسی
می‌دانستند اما واقعیت این است که این
صف‌آرایی، محصول یک ضرورت تاریخی
برای این جریان است. در جنگ اخیر، بعد از

نزدیک به ۲۰۰ سال تلاش برای تغییر ماهیت ایران؛ جریان روشنفکری با تهدید وجودی مواجه شده است و این دستوپا زدن‌ها طبیعی است.

جامعه دارد می‌بیند که آرمان‌گرایی انقلاب اسلامی، واقعی‌ترین و کارآمدترین راهبرد حفظ و صیانت از ایران است.

در همین روزها، افرادی از سلايق و مشرب‌های فکری مختلف، توییت زدند که ما اشتباه می‌کردیم که حضور در لبنان و سوریه، هزینه است؛ در حالی که معلوم شد منافع ملی ایران را تأمین می‌کرد.

رسوب این جمع‌بندی‌ها در مردم برای
غرب‌گرایان خطرناک است.

یا این جمع‌بندی که منطق حاکم بر جهان
امروز، منطق زور و قدرت است نه ایده‌های
فانتزی و ذهنی روشنفکران مبنی بر دنیای
گفت‌وگو و مذاکره. (کلمه قصار پدر فائزه‌خانم
راجع به نقش موشک در دنیای آینده و... که
یادتان هست).

و راهبرد انقلاب اسلامی که مبتنی بر «و
اعدوا لهم ما استطعتم»؛ قدرت موشکی کسب
کرده، راهبرد درستی است.

در ماجرای حمله بیگانگان در ۱۳۲۰ و
کاپیتولاسیون و... عیار غرب‌گرایان در حفظ
تمامیت ارضی ایران و صیانت از عزت ایرانی
معلوم شد.

دفاع مقدس یک و دو نشان داد، این گفتمان
دینی اسلام ناب است که قدرت دفاع از ایران
را دارد.

حالا چه راهی می‌ماند برای کاسه‌لیسان غرب
وحشی با این کارنامه درخشان، جز نعل
وارونه زدن و روایت‌های دروغ جعل کردن.



۹۹ درصد کسانی که این جنجال به گوششان
رسیده می‌گویند به ما گفته‌اند: «جلیلی‌نامی،
ایران را آغل نامیده است».

جعل چنین دروغ رذیلانه‌ای از این جماعت؛
با سیرت و طینت آن‌ها هم‌خوان است و
صاحب این قلم با این تحریف‌ها و نعل وارونه
زدن‌ها ناآشنا نیست.

انتظاری هم از روشنفکر مآب‌ها و غرب‌زده‌ها
ندارد. آب در خواب‌گه مورچگان ریخته‌ام و این
واکنش‌ها برایم مسبوق به سابقه است.

قبلاً هم همین حضرات، جمله‌ای مجعول را
در توصیف یا تعریف طبقه متوسط به من

نسبت دادند و درباره‌اش یادداشت و مقاله نوشتند و توئیت و استوری منتشر کردند! شاید اگر کسی نه فقط ایران را که کلاً دنیا را آغل بداند؛ چنین شیطنت‌هایی؛ دروغ‌هایی؛ تحریف‌هایی از او بعید نباشد.

توقعی هم از بعضی دوستان سیاست‌زده یا سیاست‌باز ندارم که چنین موقعیتی را فرصتی مغتنم برای تسویه حساب‌های بانندی و سیاسی‌شان دانستند، فقط در یادشان بماند که پراگماتیست‌ها و اپورتونیست‌های اصولگرا، سرنوشتی جز سکولاریسم ندارند.

البته اگر دوستان این انذار را بشارت تلقی نکنند.

بخشی از دوستان جبهه فرهنگی هم که کلاً تنگه اُحُدِ تهاجم تئوریک را، نمی بینند و فکر می کنند تهاجم تئوریک و تغییر تعاریف و دیفالت ها را با دفاع در سطح تاکتیکی یا راهبردی یا کار ایجابی محض، از سر می توان گذراند و نیازی به درگیر شدن نیست.

فاجعه تنگه احد وقتی رخ داد که فکر کردند جنگ تمام شده است. جنگ روایت ها ادامه جنگ و در طول آن است و نه آن طور که

بعضی دوستان گمان برده‌اند راه انداختن
دعوایی موازی.

عده‌ای هم بدون سوءنیت ولی بی‌آن‌که
بدانند ماجرا چیست وارد این جنجال شدند
که این وجیزه شاید به کارشان بیاید و متوجه
کلاهی که غرب‌گرایان سرشان گذاشتند
بشوند.

اما نویدی که این دروغ‌پردازی‌ها و
فضاسازی‌ها با خود دارد این است که کف‌گیر
به تَهِ دیگِ پلوی سفارت انگلیس رسیده و
آقایان، منگ از ضربه جنگ تاریخی اخیر،

منطقی در چنته ندارند و چاره را در جعل و دروغ دیده‌اند.



اما این که توقع یا توهم داشته باشند با سیل تحریف‌ها و فحاشی‌های‌شان مثل بعضی دوستان جوان‌تر یا کم‌تجربه‌تر؛ منفعل بشوم، و به تیر خلاص زن‌ها – که توضیح خواهم داد – پیوندم، انتظار گزافی‌ست.

جسارتاً چنین توهمی، کمی شبیه توقع اغتشاش در تهران بعد از حمله رژیم است.



از غرب‌گراها که هیچ چیز بعید نیست –
هم‌چون خود غربی‌ها – اما این که سکوت
تأییدآمیز در برابر این جریان خطرناک،
فضیلت تلقی شود و اگر کسی به آن‌ها
اعتراض کرد به تفرقه‌افکنی متهم شود هم
اتفاق جالبی است.

تفرقه انداختن بین ایران و انقلاب، بین ایران
و اسلام، بین ایران و ایرانیتِ تمدنی، با سینه
جلو داده و سر افراشته و جیغ بنفش، مباح
بلکه مستحب؛ و اعتراض به آن حرام است؟!

«واعتصموا بحبل غرب گرایان و لاتفرقوا» را
در کدام سوره قرائت کرده‌اند که مردم را به
آن دعوت می‌کنند؟

فردای پیروزی ایران بر شیطان بزرگ، مقاله
نوشتند و بر ضرورت حذف آرمان‌های دینی
از محوریت جامعه ایرانی پافشاری کردند و
سکولاریته را پیروز میدان اعلام کردند؛ این،
نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی است! و اگر
کسی در مقابل؛ مفهوم هویتی و تاریخی و
تمدنی وطن را تبیین و نعل وارونه حضرات
را آماج کرد؛ کج‌سلیقگی کرده و آب به آسیاب
دشمن ریخته است؟!



این البته از شاهکارهای غرب‌زده‌های ایران
است که فکر کنند خون سلامی و ربانی و
سعید ایزدی و فریدون عباسی و حاج کاظم
و شادمانی و... را خرج نفی آرمان‌های انقلاب
اسلامی می‌توانند کرد.

در بزنگاهی که دیگری ما به واضح‌ترین
شکل، غرب وحشی است، دارند تلاش
می‌کنند دیگری ملت ایران را، امت اسلام
معرفی کنند.

اینکه غرب‌گرایان بخواهند گزاره «پیروزی ایران-شکست آمریکا» را به «پیروزی ایران-شکست انقلاب اسلامی» تبدیل کنند؛ از یک‌سو از کمینشان برای حذف اسلام و توحید - به‌مثابه محور همبستگی ملی ایرانیان - پرده برمی‌دارد و از دیگرسو از دلدادگی‌شان به یوتوپیا حکایت می‌کند که تحمل نشستن گرد بر دامن کبریايش را ندارند و شکستش را محال می‌دانند چرا که در نگاه آخرالزمانی فوکویامایی آن‌ها، بشریت با آمریکای آرمانی به پایان تاریخ رسیده است

و پس از لیبرال سرمایه‌داری؛ آرزوی فراتری
برای بشر باقی نمانده است.

گروهی هم که انگار از موفقیت عملیات
صهیونیست‌ها مطمئن نباشند به دنبال زدن
تیر خلاص دوماند که مطمئن شوند اگر حاج
قاسم‌ها و حاج رمضان‌ها شهید شده‌اند مکتب
ملی‌گرایی امتی و امت‌گرایی ملی هم که این
شهیدان علمدارش بودند به همت
روشنفکران ایرانی، تیر خلاص خواهد خورد
و برنخواهد گشت و جنایت آمریکا و
صهیونیست‌ها تکمیل خواهد شد. زهی خیال
باطل.



قصه چیست؟

و چرا بلافاصله پس از جنگی که هم غرب و هم غرب‌گرایان را گوشه رینگ برده و تمام ادعاهایشان را به چالش کشیده؛ جامعه ایرانی باید به وداع با «اسلام به‌مثابه محور همبستگی» دعوت شود؟!

غیر از این است که غرب‌گرایان، در فراری رو به جلو، مفرّی می‌جویند و انهدام ارکان وجودی‌شان را پنهان می‌خواهند کرد؟



جریان غرب‌گرا ۲۰۰ سال است نظریه
«غربی شدن از فرق سر تا نوک پا» را با
نمادهایی از «لوله‌هنگ» تا «کورتکس»،
بی‌وقفه و پرانگیزه دنبال کرده است و همواره
دو رکن اصلی داشته است که به آن قوام و
دوام می‌بخشیده است:

یک. تحقیر ایران و هویت تمدنی ایران امروز
و منحنی دانستن آن

دو. تعظیم غرب و لزوم تسلیم همه‌جانبه
فکری و سیاسی و... به آن با انواع تزیین‌ها و
تسویل‌ها

هر نمودی از انحطاط در جامعه ایران (راست یا دروغ) و هر جلوه‌ای از پیشرفت در غرب (دروغ یا راست)، با اشتیاق از سوی این جریان، برجسته‌سازی و ضریب‌دهی شده است.

در تمام این سال‌ها، غربزده‌ها در تکاپوی ساختن ناسیونالیسمی بوده‌اند که در آن «دین به‌مثابه فرصت و غرب به‌مثابه تهدید»؛ حذف شده باشد.

در سلوک عرفانی جریان روشنفکری، تجلیه و آراسته شدن به امتیازات غرب؛ و تجلیه روح مدرنیته و تجدد^۳ در کالبد ایرانی، پیش‌شرطی

دارد که آن هم تخلیه از مبانی اصلی هویت
ایرانی است.

در این تکاپو آنچه اصل است تراشیدن و
حذف هر چیزی در هویت ایرانی است که
مانع هضم آن در مدرنیته و نظام سلطه‌ی
برآمده از آن باشد.



حذف هویت به بهانه وحدت، شعبده‌ای است
که نه بهره‌ای از حقیقت دارد و نه کارآیی و
کارکردی در واقعیت.

به بهانه «همبستگی» به جنگ «هویت ملی» آمدن؛ یکی دیگر از خیانت‌های غریزده‌ها است.

ایرانی‌ها با هویت فرهنگی و تاریخی‌شان «ما» می‌شوند نه با احتیاجات روزمره‌شان. با تفاوت‌های مشترکی که با دیگران دارند ما می‌شوند نه با شباهت‌هایشان به بقیه ملت‌ها.



مگر در دفاع مقدس همه به یک اندازه و در یک تراز مؤمن و موحد و موقن بودند؟
مگر همه جبهه می‌رفتند؟ مگر همه مثل هم بودند؟ حتی شهدا هم مراتب داشتند.

در انقلاب و دفاع مقدس هم از طیب
حاج‌رضایی و شاهرخ ضرغام و دریاقلی و
مجید سوزوکی حضور داشتند تا ابراهیم
هادی و برونسی و عبدالله میثمی تا میرزا
جوادآقا تهرانی و شهید شاه‌آبادی.

و جمهوری اسلامی هیچ‌گاه این تنوع را انکار
نکرده بلکه در تاریخ‌نگاری و سینما و ادبیات
و... هم بر آن پافشاری کرده. از «کوچه
نقاش‌ها» تا «لیلی با من است» تا
«اخراجی‌ها» تا «جرعه آخر» تا «خوش به
حال میرزا» تا «مجید بربری» و «جنگ
دوست‌داشتنی» و «امسال قبول می‌شویم»

و... ده‌ها و صدها اثر توسط مجموعه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی در به تصویر کشیدن طیف گسترده و متنوع حاضران در دفاع مقدس تولید شده است.

اتفاقا هر چه پیش آمده‌ایم تنوع کسانی که زیر این پرچم فداکاری کرده‌اند بیشتر هم شده است. پدیده «دفاع از حرم» در همان دوره‌ای روشنفکران را مبهوت کرد که فریاد زوال اخلاقی و گسست اجتماعی و «فروپاشی نزدیک است» شان گوش فلک را کر کرده بود و طیف شهدای مدافع حرم از

لحاظ تفاوت‌های اجتماعی شاید از رزمندگان
دفاع مقدس هم متنوع‌تر بود.



ناسیونالیسم در بسیاری کشورهای منطقه و
دنیا، از آسیای جنوب شرقی تا شمال آفریقا
تا آمریکای جنوبی، برای مقابله با استعمار سر
برآورد و به درگیری‌های طولانی با اروپایی‌ها
و آمریکایی‌ها انجامید.

از هلند و بلژیک، تا فرانسه و ایتالیا، تا
انگلستان و آمریکا؛ زخم‌های زیادی از
ناسیونالیسم خوردند.

در ایران اما از همان ابتدا نوعی ناسیونالیسم
توسط روشنفکران ابداع شد که هدفش نه
مبارزه با استعمار که اضمحلال در نظام
سلطه بود.

ناسیونالیسمی که به جای آن که در امتداد
منافع ملی ایران و مقابله با غارت‌گران باشد،
خود را عهده‌دار حفظ منافع مستکبران
می‌دانست تا متقابلاً آن‌ها هم تَفی کف دستِ
این طرف بیاندازند؛ توجیهات گوناگونی هم
برای این رویکرد می‌تراشید که تعامل برد-
برد با شیطان از جمله آن‌هاست که نتیجه‌اش
را پس از سال‌ها، امروز به وضوح می‌بینیم.

این ناسیونالیسم ممتاز و متفاوت! باید هویت
و آرمانِ ایران را آن قدر می تراشید تا در پازلی
که غرب مدرن برای دنیا چیده بود بی هیچ
مزاحمتی جا بگیرد.

تضمین‌های متعددی از سوی روشنفکران
برای به نتیجه رسیدن این نوع خاص! از
ناسیونالیسم - که پیش و بیش از ایران به
غرب می‌اندیشید - ارائه شد.

روشنفکران از اعلامیه حقوق بشر تا امضای
کری را پشت قباله فروشِ منافع و امنیت و
آرمانِ ایران به غرب، انداختند تا ایرانی‌ها را
مجاب کنند با زیستن در سایه‌ی کدخدا

زندگی بهتری خواهند خرید و این
خرید و فروش به نفع آنهاست.

ناسیونالیسم آغلی؛ در پی آن است که
اصلی‌ترین سرمایه‌های این خانه، از روح و
خاطره و هویت و میراث و افتخار و معنویت
و دین و تمدن و آرمان را به سمسارهای
مفت‌خر غرب بفروشد تا از آنها اجازه بگیرد
که در وطنی که به خانه‌ای بی‌روح و آغلی
خالی تبدیلش کرده، توسعه و مدرنیته را تقلید
کند و ایرانی را که در طول هزاران سال
ساخته شده، بکوبد و از نو بسازد.

در جنگ اخیر هم گویا اربابان یوتوپیا به خیال
خودشان سخت‌افزار را کوبیده‌اند تا این
دوستان به صحنه بیایند و موفقیت آمریکا را
در کوبیدن نرم‌افزار قبلی اعلام کنند و
پیمانکاریِ ساختِ نرم‌افزار جدید را به عهده
بگیرند و با حذف «محوریت اسلام»؛ اعلام
دوران جدید! کنند.

بخوانید توئیت‌ها و یادداشت‌های
سراسیمه‌شان را در روزهای اخیر.



اگر مهندس بازرگان بفرماید:

«سرّ بقای ایران «پفیوزی» ما است...! وقتی
بنا شد، ملتی به‌طور جدی با دشمن روبرو
نشود، تا آخرین نفس نجنگد و بعد از مغلوب
شدن سرسختی و مخالفت نکند... دلیل ندارد
که نقش و نام چنین مردمی از صفحه روزگار
برداشته شود. سرسخت‌های یکدنده و
اصولی‌ها هستند که در برابر مخالف و متجاوز
می‌ایستند و به‌جنگش می‌روند؛ یا پیروز
می‌شوند و یا احیاناً شکست می‌خورند و وقتی
شکست خوردند، حریف چون زمینه‌سازگاری
نمی‌بیند و با مزاحمت و عدم اطاعت روبرو

می‌شود، از پا درشان می‌آورد و نابودشان
می‌کند»

درّ و گوهر افشانده و حق گفته است ولی اگر
کسی بگوید:

«ایران کشوری است که در طول تاریخ
خودش، وجودش را با ماهیتش حفظ کرده.
موجودیتش را با هویتش حفظ کرده.
همبستگی ملت ما بر گرد معنویت ما است،
بر گرد معرفت عمیقی است که در این تاریخ
ریشه دارد. وطن برای ما صرفاً یک مفهوم
جغرافیایی نیست، یک مفهوم تاریخی است.

عذرخواهی می‌کنم بعضی‌ها مثل اینکه
می‌خواهند وطن را به آغل تبدیل کنند.

ما انسانیم. وطن برای ما با هویتش، با
ماهیتش، با افتخاراتش، با رشته‌های عمیق
معنوی‌اش، با نسبتش با پروردگار - در طول
تاریخ ایران همواره ملت ایران یک ملت
موحدی بودند - معنا دارد.» (مصاحبه صاحب
این قلم با برنامه خرم‌شهر شبکه افق)

به ایران توهین کرده و هر جعل و دروغ و
فحش و تهمت به او از نان شب واجب‌تر
است! و این‌ها همان کسانی هستند که نگران
زوال اخلاقی در جامعه ایران‌اند و در مقالات

دوازده صفحه‌ای‌شان، خود را پرچمداران
اخلاق می‌نامند.



در این جنگ، تصویر ایران و غرب،
صدوهشتاد درجه خلاف آنچه غربزده‌ها در
دویست سال گذشته تبلیغ کرده‌اند؛ به
واضح‌ترین شکل، پیش چشم مردم ایران
نمایان شد.

این بار به جای ایرانِ منحنی و غربِ پیشرفته،
با غربِ وحشی و ایرانِ پیشرفته روبرو شدیم.
با غربِ منحنی و ایرانِ متعالی.

جریان غرب زده دیگر نمی توانست وقتی پیکر
رایان قاسمیانِ دوماهه روی دست مردم بود
«هر چه آن خسرو کند شیرین بود» بخواند و
«تقصیر خودتان است» بگوید.

یا دوباره بگوید: «چرا بقیه رو تحریم نکردن،
چرا ما رو تحریم کردن، بنابراین همیشه
خودمونو بری بدونیم. از اشتباهاتی که
کردیم، به این روز افتادیم. بین این بدترین
دامی که آدم ممکنه توش گیر کنه و یاد
نگیره. هی برون فکنی کنه که بقیه ما رو
بدبخت کردن، بقیه ظلم کردن، بقیه این کارو
کردن. چرا با بقیه این کارو نمی کنن؟»!

همزمان با گرومپ گرومپ موشک‌هایی که
اف ۳۵های کدخدا، به خانه‌های مسکونی و
دانشکده‌ها و پژوهشگاه‌ها شلیک می‌کردند،
حالا باید طرفداران غرب مدرن و مبلغان
غرب‌زدگی به این پرسش جامعه ایرانی پاسخ
می‌گفتند که یوتوپیایی که می‌گفتید همین
بود؟

اعلامیه حقوق بشری را که می‌خواستید
جایگزین قانون اساسی جمهوری اسلامی
کنید همین‌ها نوشته بودند؟!!

آن جامعه بین‌المللی که دم از لزوم گُرنش در
برابرش می‌زدید، همین نهادها و مجامعِ

ساکت در برابر قتل امیرعلی و رایان و فرشته
و علیرضا و... هستند؟

طبّال‌های «توهم توطئه»، طنین
جاروجنجال‌تان چرا در صدای انفجار پیایی
محصولات مدرنیته در تهران گم شد؟ یا هنوز
هم می‌خواهید از توهم بودن دشمنی غرب؛
داستان‌سرایی کنید؟

نظم مسلّطی که ملت ایران را به گردن نهادن
به آن دعوت می‌کردید همان است که مادر
ایرانی را با جنین‌اش می‌کشد؟! و دانشمند
ایرانی را با ۱۱ عضو خانواده‌اش، و رئیس

دانشگاه ایرانی را با همسرش، و کودک
هشت‌ساله ایرانی را در آغوش پدرش، و...

آقای سید حسن تقی‌زاده!

طبق اصول ناسیونالیسم آغلی شما، همین که
نه غزه نه لبنان می‌گفتیم و از محنت دیگران
بی‌غم می‌ماندیم کافی بود؟

یا باید از فرق سر تا ناخن پا، مثل این‌ها
می‌شدیم؟

و چون مدرن نشده‌ایم، باید پیش شما و
فرزندان معنوی‌تان شرمنده و سرافکنده
باشیم و عذرخواهی کنیم؟

جناب شیخ ابراهیم زنجانی! شیخ فضل‌الله را
به خاطر مخالفت با چنین اراذلی به دار
کشیدید؟

آقای روزنامه‌نگار ناسیونالیست آغلی! مصباح
یزدی را به جرم هشدار نسبت به چنین
وحوشی، تمساح نامیدی؟

منادیان «توسعه و تجدد»! شما چنین
آدم‌کش‌های شارلاتانی را توی سر ما
می‌زدید و تحقیرمان می‌کردید؟

همین چند هفته پیش شما نبودید که یک
غرب می‌گفتید و صدا تا از گوشه دهانتان
می‌افتاد که به‌به! چه کورتکسی! چه

ضخامتی! چه فخامتی! دو تا تعریف از غرب
می کردید و سه تا فحش به ملت عقب مانده
خودتان می دادید. نه صد سال پیش، همین
اردیبهشت ۱۴۰۴.

و ملتتان را تحقیر می کردید که به جای آن
که مثل غربی های پیشرفته، ۵۰ تا
دوست دختر داشته باشند تک همسری کلیسا
را نقض کرده اند!

تنها پنج روز قبل از جنگ، شما نبودید که
می گفتید: «من دارم بوی شکل گیری جنگ
داخلی تمام عیار در ایران می شنوم...!!»

شما نبودید که در بیش از ده سال گذشته
دهها بار فروپاشی اجتماعی، جنگ داخلی،
گسست مردم از نظام، زوال اخلاق در ایران
و... را به تیر یادداشت‌ها و ویژه‌نامه‌هایتان
تبدیل کردید؟



آقایان لوله‌نگ‌زاده‌ی کورتکس‌پژوه!
این موشک‌های هایپرسونیک را فرزندان
ازدواج‌های فامیلی و ژن‌های نامرغوبِ ایران
منحط و بازمانده از توسعه و تجدد؛ نساختند؟

همان‌ها که آرین ددی درباره زوال تفکرشان
کتاب نوشته است و شما درباره زوال
اخلاقشان مقاله و یادداشت منتشر کرده‌اید.

امروز می‌بینید ایرانیِ هویت‌مند و سرافراز را؟
که می‌بیند غرب وحشی، برای تخریبِ
بالاترین فناوری‌های مدرن جهان از زیر پا
گذاشتن هیچ قاعده و قانونی ابا ندارد.

همان فن‌آوری که با دانش درون‌زای
فرزندان ابن‌سینا و خواجه‌نصیر به دست آمده
است.

ایران؛ خودش را می‌بیند که به همت سرداران
و دانشمندان سینه‌زن و نمازش‌خوان به دژ

دانش تبدیل شده و مغول‌های مدرن - که
غرب‌زده‌ها دویست سال فخرشان را به
ایرانی‌جماعت فروخته بودند - دن‌کیشوت‌وار
مشغول تهاجم به این دژ هستند.

ببخشید که گفتم فقهی نماز شب‌خوان بود.
عذر می‌خواهم از این که گفتم ربانی سینه‌زن
بود. همبستگی ملی‌تان را مخدوش نکرده
باشم. وحدت ملی‌تان ریزش نکرده باشد.
تفرقه‌افکنی نکرده باشم با پیش کشیدن این
امور شخصی و بی‌اهمیت در هویت وطنی.
نامه بنویسید به دادستان کل شکایت کنید.
مملکت نباید این قدر شیرتوشیر باشد که یک

عده بگویند خدا و پیغمبر جزء لاینفک هویت ایرانی است. ببخشید که از ابن سینا تا مجید شهریار آن قدر خرافاتی بودند که برای حل مسائل علمی شان هم دو رکعت نماز می خواندند. و البته این ها هیچ ربطی به ایرانیّت ندارد و ایران فقط نمک های کویر لوت است و سنگ های بینالود و جلبک های دریاچه زریبار. فرهنگ چه ربطی دارد به وطن؟ ناسیونالیسم آغلی را عشق است.



سانتریفیوژها پیش و بیش از آن که اورانیوم را غنی کنند «ایرانی آم» را غنی کردند و امروز

جوانان و نوجوانان و حتی کودکان ایرانی با
سرافرازی، در برابر یوتویای قراضه
غربزده‌ها، ذیل پرچمی که افتخارش این
است که توحید را فریاد می‌زند؛ «ایرانی‌ام»
می‌گویند!

امروز ایران دوباره خود را در برابر شیطان
بزرگ و نه آن‌چنان که غربزده‌ها بزکش
کردند: کدخدا؛ می‌بیند و همین است که
اضطراب به جان غرب‌گرایان انداخته که چه
کنند با «ملت بیدارتر»؟

این‌همه سال زحمت طاقت‌فرسا برای سفید
کردن چهره آمریکا و پاک کردن کلماتِ

ایرانی‌ترین عارف و فیلسوف و رهبر معاصر و
ناگهان پرده افتادن از چهره کدخدا و آشکار
شدن شیطان بزرگ و ظهور کامل نحوست و
شیطنتش بر انسان ایرانی.

انسان ایرانی در این جنگ شیطنت و نحوست
آمریکا و اسرائیل و غرب را «شهود» کرد و
علم حضوری یافت. غرب‌زده‌ها با بازی‌های
زبانی علم حصولی می‌خواهند گردوغبار بر
این شهود بنشانند؟

دیگر چه شعبده‌ای در آستین دارند؟



جنگ اخیر؛ اوج تقابل عظمت و ظرفیت ایران و حقارت و انحطاطِ غرب وحشی و بدوی بود. درست نقطه مقابل تصویری که روشنفکری از غرب و از ایران می‌داده است و با آن برای خود، هویت و آرمان و ایدئولوژی می‌ساخته است.

و همین است که از این جنگ؛ تهدید وجودی برای جریان روشنفکری می‌سازد.

آمریکایی‌ها فکر می‌کردند که در حال تخریب ایران‌اند، آن‌ها در حقیقت برج و باروی وفادارترین هواداران‌شان را در هم کوبیدند و بیچاره‌شان کردند.

یخربون بیوتهم بایدیههم.



در عمده رسانه‌هایی که در روزهای اخیر
تلاش کردند نعل وارونه بزنند و با جعل و
بی‌اخلاقی، از «ناسیونالیسم آغلی» در برابر
«ایرانیت^۳ هویت‌مند و تمدنی» دفاع کنند،
ده‌ها یادداشت و مصاحبه با محسن رنانی
کورتکسی و امثال او می‌بینید اما دو گفت‌وگو
با فریدون عباسی دوانی و فقهی و تهرانچی
و... نمی‌بینید.

آن که ایران را منحنی می‌داند در چشم آقایان
شیرین و دلنشین است و آن که از غرب
تمجید می‌کند نیز و بالعکس... .

از سال ۸۹ پانزده سال طول کشید تا اربابانِ
یوتویپای‌شان؛ بار دیگر دستور ترور فریدون
عباسی را صادر کنند اما کدام یک از این
رسانه‌های غیرتمند نسبت به ناسیونالیسم
آغلی، در طول این ۱۵ سال، فریدون عباسی
را که یکی از بزرگترین دانشمندان جهان و از
بنیان‌گذاران صنعت بومی هسته‌ای ایران بود،
شایسته اعتنا دیدند؟



دفاع سراسیمه جریان روشنفکری از
«ناسیونالیسم آغلی» بیش از آنکه نشان
دهنده حمایت آن‌ها از ایران باشد، گواه
تقابلشان با «ایرانیّت تمدنی» و نگرانی‌شان
از ظهور رقیبی برای یوتوپیاست.

اگر نام وطن در ذهن و دل ایرانیان، طنینی
فراتر از آنچه که برای اهالی بورکینافاسو و
جزایر مالدیو دارد، پیدا بکند؛ «ناسیونالیسم
آغلی» آن را ایدئولوژیک و اجماع‌ستیز
می‌نامند.

به دستور روشنفکران، ایرانی‌ها حق ندارند در
بحران‌ها، هویت تاریخی و تمدنی خود را به

همراه داشته باشند و صرفا باید در همان حد
اهالی جزایر مالدیو یا بورکینافاسو یا قبائل
جنگل‌های آمازون از وطن حرف بزنند.
دیده‌اید که با چه شوری از سرزمین‌شان و
جغرافیای سکونت‌شان دفاع می‌کنند؟ حالا
سلمان و فارابی و شیخ صدوق و حافظ و
فردوسی و شاهچراغ و سبزقبا و بوستان و
گلستان و مصباح‌الهدایه و ربع رشیدی و
فوردو و نطنز و هزاران گنجینه تمدنی و
معنوی و معرفتی و تاریخی و فرهنگی ندارند
که نداشته باشند. ملیت یعنی خاک! و دیگر
هیچ.



آیا، مأموریت روشنفکری ایرانی برای
فروکاستن و تراشیدن مفهوم وطن،
تازه‌گردانی شده است؟

گویی «پیروزی ایران_شکست آمریکا» بر
حضرات گران آمده است.

سال‌ها با ترساندن مردم از آمریکا، اهداف
خودشان را پیش برده بودند و اقداماتشان
علیه منافع ملی را توجیه کرده بودند حالا با
شکست آمریکا، پارادایم تبلیغاتی و
سیاسی‌شان ترک برداشته و باید به هر شکل
ممکن، روایتی از این جنگ بدهند که نه تنها

شکست آمریکا را کمرنگ کند بلکه به جای
پیروزی ایران_شکست آمریکا؛ پیروزی
ایران_شکست گفتمان انقلابی را جایگزین
کند.

از همان لحظه اول شروع کردند:

پیروزی ملت بر امت!!

خون سلامی و حاج رمضان و محسن باقری
و حسن محقق را می‌خواهند خرج امت‌زدایی
از جمهوری اسلامی بکنند؟!

راجع به دین‌شان حرفی نمی‌زنم؛ عقل چه؟
از ضخامت کورتکس مغزشان خجالت بکشند
لااقل!

قول می‌دهند فردا که خواستند به خواست
کدخدا پیوستن به «پیمان ابراهیم» را تبلیغ
کنند یادشان نیفتد که ما با آمریکا و اسرائیل،
همه یک «امت» هستیم!



نیروی هوایی دشمن از نابود کردن وجود
ایران عاجز ماند حالا پیاده‌های روشنفکری
باید فرصت را غنیمت بدانند و شانس‌شان را
در تهاجم به ماهیت و هویت ایران امتحان
کنند؟

هر کلمه‌ای که بخواهد فراتر از جغرافیا، وطن
را وصف کند خائنانه و خلاف منافع ملی
است!

هر حلقومی که بخواهد ادعا کند ایرانیت
مفهومی عمیق‌تر و غنی‌تر از جغرافیا دارد و
بر تمدن و فرهنگی دلالت می‌کند که هزاران
سال قبل از آمریکا وجود داشته است و با
همان سابقه تمدنی می‌تواند در مقابل
کابوهای کودک‌کش بایستد و شکست‌شان
بدهد، باید آماج شود.

«ناسیونالیسم آغلی» عزم جزم کرده است که
وطن را سلاخی کند و هر جزء غیر سکولاری
از وطن را تخطئه و تحریم کند.

ارجاسب‌ها از ایمان اسفندیارها به خشم
آمده‌اند و تهدید می‌کنند که اگر بر گرد
زرتشت به همبستگی رسیدید آماده حملات
ما باشید!

تو او را پذیرفتی و دینش را
بیاراستی راه و آیینش را
رها کردی آن پهلوی کیش را
چرا ننگریدی پس و پیش را

با این روند، دور نیست که اگر ستایش‌گری،
وطن را صحن امام رضا (ع) خواند به دلیل
دخالت دادن یک امر معنوی غیر اجماعی در
تعریف وطن، به اتهام خیانت به منافع ملی
بازداشت شود و نام امام از سرود ملی خط
بخورد چون ممکن است اجماع صددرصدی
بر او وجود نداشته باشد.

جمهوری اسلامی هم یک نظام غیرملی
است چون فقط ۹۸.۲ دهم درصد رأی داشته
و «همه» ایرانی‌ها آن را تأیید نکرده‌اند.

و کافی‌ست شماری از فسقه و فجره بی‌وطن
و آغل‌پرورده، به حاج قاسم فحاشی کنند تا

جامعه‌شناسِ منزجر از امت‌گرایی نتیجه
بگیرد که دیدید شکاف اجتماعی چقدر عمیق
است؟



ناسیونالیسمِ آغلی از یک سو با ضرورت تلقی
تاریخی-هویتي-معرفتي-معنوی از وطن
مقابله می‌کند و از دیگر سو تلاش می‌کند
حتی مرزهای جغرافیایی ام‌القری را تحت
عنوان امت‌گرایی هدف قرار دهد.

باختر دور و باختر میانه عهد برادری می‌بندند
و یکدیگر را در جنایت و غارت و تجاوز
هم‌پیمان می‌بینند.

در باخترمیانه؛ از زیر قطب شمال تا بالای
مدیترانه باید امت شکل بگیرد و کسانی که
در دو جنگ جهانی ده‌ها میلیون نفر از هم را
کشته‌اند، باید نه فقط به اتحاد گفتمانی، که به
وحدت سیاسی در اتحادیه اروپا برسند؛ در این
سو اما، انسان ایرانی را باید از هم‌افزایی با
شیخ بهایی و محقق کرکی و امام موسی
صدر و چمران و سید حسن نصرالله بر حذر
داشت که مبادا باختر دور یا میانه را از ایرانی
امت‌گرا ناراحت کند.

اسم سیدجمال‌الدین و اقبال و میرزای
شیرازی و حاج قاسم و عبدالرحیم جمشیدی

و کمال کورسل را هم از کتاب‌ها دریاورید
که ناسیونالیست‌های آغلی راضی بشوند. و
ترامپ راضی بشود. و نتانیاهو راضی بشود. و
هابرماس راضی بشود. و شیرین عبادی
راضی بشود. و ...

چطور است بگوییم چهارصد شهید غیرایرانی
دفاع مقدس را نبش قبر کند اصلاً؟ به چه
حقّی از لبنان و افغانستان و عراق و بحرین و
پاکستان و فرانسه و... آمدند و از ایران ما دفاع
کردند و جانشان را دادند؟

وصیت‌نامه‌های شهدای دفاع مقدس را بگو.
ده‌ها هزار وصیت‌نامه را باید خالص‌سازی

کرد، مبادا آن همه واژه غیرملی راه پیدا کند
به نسل‌های آینده. آن‌ها با چه رویی با ادبیات
امتی جان فدای ایران کردند؟ مگر
نمی‌دانستند آرین ددی و میلشیاوی لیرالش
متفرند از این ادبیات. چقدر کار روی زمین
مانده دارند ناسیونالیست‌های آغلی.



یک سؤال: چرا ناسیونالیسم آغلی این‌همه
مطلوب روشنفکر ایرانی است؟
چون منافع ایران را تأمین می‌کند؟ یا چون
منافع غرب را به خطر نمی‌اندازد؟



اسطوره آرش؛ سابقه مرزگستری در فرهنگ ایرانی را اثبات و تثبیت کرده است اما به دستور روشنفکران، پیروزی ایران، نباید احدی از دو میلیارد مسلمان جهان را خوش حال کند.

کما این که کشتار ۵۰ هزار زن و مرد و کودک در چند قدمی مرزهای ایران نباید احساس مسئولیتی را در ایرانیان برانگیزد و «تو کز محنت دیگران بی غمی...» سعدی هم به واسطه تحصیلات ایدئولوژیک او در نظامیه؛ حرف مفت تلقی می شود مضافا اینکه

اول باید دید خود خواجه نظام‌الملک مورد
تأیید آیین ددی هست یا خیر.

آخر ایرانیّت را می‌شود با کسی که می‌گوید:
«عشق محمد بس است و آل محمد» تعریف
کرد؟!

با «بلغ العلی بکماله» می‌خواهیم به قله
مدرنیته برسیم؟ آخر ایران تا «خاک پی
حیدر» باشد توسعه پیدا خواهد کرد؟

حیف که در قرن پنجم و هفتم توئیتر نبود
وگرنه روشنفکران به شیخ مصلح‌الدین و
حکیم ابوالقاسم با آن اسم‌های
ایدئولوژیکشان می‌فهماندند که آدم ندانستن

و مستحق آغل دانستن بی‌غمان از محنت
دیگران؛ چه مجازاتی دارد. و احتمالا بعضی
دوستان حزب‌اللهی هم قربه الی‌الله و برای
تقویت همبستگی ملی با تحکیم ناسیونالیسم
آغلی؛ کمک‌شان می‌کردند.

آقای سعدی چقدر بی‌ادبی تو؟! «نشانید که
نامت نهند آدمی؟»



هدف اعلام شده ناسیونالیسمِ آغلی؛ «توسعه
و تجدد» یا «لیبرال-سرمایه‌داری و مدرنیته»
است و قاعدتا ایرانی‌تی که ماهیتا قابل هضم
در مدرنیته نباشد باید انکار شود تا چه رسد

ایرانیتِ دگراندیش و الگوافرین و تمدن‌ساز و
رقیبِ غرب.



و اما ماجرای مصاحبه صاحب این قلم.
در آن گفت‌وگو چه گفته شد؟ و کلیدواژه آغل
به چه معنایی به کار رفت.
ابتدا متن گفت‌وگو را بخوانیم: (در دو جای
مصاحبه واژه آغل را به کار برده‌ام)



«بعضی‌ها دیدم توی این ایام می‌گویند: «بله،
ما به وحدت ملی نیاز داریم، ما به همبستگی

ملی نیاز داریم». بله صددرصد همین‌طور است.

«نه دیگر پس اسم خدا نیاورید، اسم پیغمبر نیاورید، بگذارید همه باشند.»

من ماندم واقعا نمی‌فهمم که ما برای اینکه به اصطلاح، وجود خودمان را حفظ کنیم باید با هویت خودمان خداحافظی کنیم؟!

ایران کشوری است که در طول تاریخ خودش، وجودش را با ماهیتش حفظ کرده. موجودیتش را با هویتش حفظ کرده. همبستگی ملت ما بر گرد معنویت ما است،

بر گرد معرفت عمیقی است که توی این
تاریخ ریشه دارد.

وطن برای ما صرفاً یک مفهوم جغرافیایی
نیست، یک مفهوم تاریخی است.

عذرخواهی می‌کنم بعضی‌ها مثل اینکه
می‌خواهند وطن را به آغل تبدیل کنند.

ما انسانیم. وطن برای ما با هویتش، با
ماهیتش، با افتخاراتش، با رشته‌های عمیق
معنوی‌اش، با نسبتش با پروردگار - در طول
تاریخ ایران همواره ملت ایران یک ملت
موحدی بودند - معنا دارد.

آدم بعضی از این حرف‌های این‌ها را می‌شنود
یاد نامه ارجاسب به گشتاسب می‌افتد که
موقعی که گشتاسب به حضرت زرتشت ایمان
آورده بود و فرزندش اسفندیار، ارجاسب یک
نامه خیلی بی‌ادبانه‌ای نوشت توی شاهنامه
هست دوستان ببینند این را، که چرا رفتی
ایمان آوردی به زرتشت؟

مگر نمی‌دانی دین می‌خواهد چکار کند؟ دین
می‌خواهد شادی را از جامعه بگیرد! همین
حرف‌هایی که سکولارها امروز می‌زنند دقیقا
حرف‌های ارجاسب است.

حالا بماند که جناب اسفندیار چه درس
تاریخی به ارجاسب داد.

امروز ما بعضی حرف‌ها را می‌شنویم که بله،
برای اینکه همبستگی ملی ایجاد بشود با
هویت ایرانی خداحافظی کنید. اسم خدا را هم
نیاورید حتی. دیگر به نام خداوند جان آفرین
هم نگویند، به نام خداوند جان و خرد هم
دیگر نگویند؛ چون این ممکن است بعضی‌ها
را... .

نه آقا، ایرانی‌ها اتفاقاً در سختی‌ها و در شدائد،
حافظه معنوی‌شان بیدارتر می‌شود.»



«برائت و ولایت در فرهنگ ما با هم است. تولی و تبری با هم است. شما نگاه کنید در همین چند روز چه بسیار آدم‌هایی شما دیدید در نماز جمعه اخیر، طرف می‌گوید من تا حالا نماز جمعه نیامده بودم این اولین بار است آمدم نماز جمعه. او هم وقتی که می‌خواهد از کشور خودش دفاع کند رجوع می‌کند به آن پیوندی که در طی هزاران سال این ملت را به همدیگر پیوند داده؛ یعنی رابطه‌اش با خدا. به پیوندهای معنوی رجوع می‌کند یعنی آن بدحجاب‌ها هم، آن آدمی که شاید خیلی هم متشرع نباشد وقتی می‌خواهد از ایران

خودش، ایرانی که هویت‌مند است؛ یک آغل نیست، یک وطن است، می‌آید در نماز جمعه شرکت می‌کند. این خیلی معنا دارد، این خیلی دلالت دارد. روشنفکرهای ما البته عادت ندارند که این صحنه‌ها را دلالت‌هایش را بشمارند و خوانش تئوریک بکنند؛ کما اینکه اربعین را حاضر نیستند آن پدیده عظیم را خوانش تئوریک کنند دلالت‌هایش را بشمرند. اگر یک اتفاقی یک صدم این بیفتد که منفی باشد و اینها بتوانند از دلش یک چیزی علیه جمهوری اسلامی دریاورند، آن را چقدر رویش مانور می‌دهند؛ ولی همین

صحنه‌هایی که توی همین یکی دو هفته
اتفاق افتاد را شما بیاید از لحاظ
مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی بررسی کنید
چقدر دلالت‌های زیبایی دارد، چقدر
دلالت‌های عمیقی دارد.

پس جامعه ما به خاطر داشته‌های خودش،
وقتی هم با یک مصیبتی، با یک سختی و
شدتی مواجه می‌شود به آن رجوع می‌کند و
آن حافظه معنوی در جامعه ما بیدارتر
می‌شود.

اصلاً این چرخه پالایشی که در فرهنگ
دینی وجود دارد به خصوص در فرهنگ

شیعی وجود دارد، دو روز دیگر ایام عزاداری سیدالشهدا (ع) است.

شما ببینید باز یک نوروز دیگری شکل می‌گیرد؛ یک تازه‌گردانی دیگری در جامعه ایرانی به وقوع می‌پیوندد که این صدها سال است در این جامعه رواج داشته و این موجب شده که جامعه هیچ وقت به اصطلاح به آلودگی به طور طولانی دچار نشود.

همواره ماه رمضان هست، نوروز هست، عرضم به حضور شما محرم^۳ هست این‌ها هی آن فضایل این ملت را به یادشان می‌آورد و

موجب می‌شود که هیچ وقت جامعه در جا نزنند.

امیدوار هستم که ان‌شاءالله این پیروزی بزرگی هم که ملت ما در این مقطع به دست آوردند، بستری بشود، سکویی بشود برای حرکت بسیار بزرگتری در میان مدت و بلندمدت که حتما این گونه خواهد شد.

این شهدایی که ما تقدیم کردیم خونشان هدر نخواهد رفت و آغاز یک عصر جدیدی در ایران، منطقه و جهان خواهد بود ان‌شاءالله.



گفته‌ام انسان ایرانی وطن دارد و نه آغل!
و وطن یعنی هویت، یعنی تمدن، یعنی
معنویت، یعنی مسئولیت.
«ناسیونالیسم آغلی» می‌گوید وطن را آن قدر
بتراشید که در او هویتی-آرمانی-آیینی-
معنایی-معرفتی باقی نماند. فقط ظرفی باشد
تهی که بتوان هرچیزی را در آن ریخت. البته
هرچیزی که با نظم مسلط و روح مدرنیته و
تسلیم به غرب؛ مخالفی نداشته باشد.

ناسیونالیسم آغلی می‌گوید: وطن؛ خانه‌ای
تاریخی نباشد که معماری داشته باشد و
هویت و معنا؛

بلکه آغلی باشد موقت که مصالح به کار رفته
در آن را بتوان به راحتی در یک هیات تألیفی
جدید وارداتی از غرب به کار بست. که باری
به هرجهت هر روز به اقتضای غریزه
غرب‌باوران به شکلی درآید و نیازهای
حداقلی را به شکل حداکثری آن هم برای
اقلیتی مرفه، آرمان‌باخته و بی‌هویت و
زیاده‌خواه تامین کند.

وطن در ایرانیت تمدنی آن جاست که نیازهای
متعالی ذهن و دل آدمی را اشراب می کند و
انسانیت او را به اوج می رساند و در
ناسیونالیزم آغلی؛ حرف زدن از تعالی و
تقدس، مانع همبستگی است! و انسان ایرانی
اجازه دارد حداکثر به همان اندازه‌ای که بقیه
موجودات به کنام و غار و آغل و مکانشان
دلبستگی دارند ایران را بفهمد و علقه داشته
باشد و نه بیشتر.

چرا که به فتوای شریعت مدرنیته؛ امر متعالی
و مقدسی در عالم وجود ندارد.



طرفه این که یکی از رهبران این جریان در ایران، «آرین ددی» شخصیتی است که فرزندش افسر ارشد پنتاگون و مشاور وزیر جنگ آمریکا و از طرفداران حمله نظامی به ایران است.

در تقسیم کار بین این پدر و فرزند آمریکایی‌اش، نفر کوچک‌تر تخریب سخت‌افزار ایران را دنبال می‌کند و نفر بزرگ‌تر تخریب نرم‌افزار ایرانیت و خنثی کردن هویت ایرانی را.

مواضع آرین را با کمی جست‌وجو در اینترنت می‌یابید که از جمله آن‌ها اختلاف با رابرت

مالی در اعتراض به از اولویت خارج کردن
حمله نظامی به خاک ایران است!

در رزومه آرین آمده است که او متخصص
«منع غنی‌سازی هسته‌ای» است!

میلیشیای «آرین ددی» در ایران او را با نام
«سید جواد طباطبایی» می‌شناسند.

او در آخرین روزهای عمرش در سال ۱۴۰۱
رساله‌ای سرتاسر ناسزا علیه انقلاب اسلامی
نوشت و به مریدان فرقه‌اش امیدواری داد که
ایران از اسلام خلاص خواهد شد.

حالا بعضی از شاگردان و مریدان او احتمالا
پس از پذیرش پیشنهاد استاذزاده محترم

توسط پنتاگون، قلم به دست گرفته‌اند که:
«بعد از این بمباران‌ها فاتحه مکتب سلیمانی؛
ملی‌ترین امتی و امتی‌ترین ملی را باید
خواند».

تقسیم کار بین نیروی هوایی و نیروی پیاده:
«کشتن سردارها با شما، بستن راهشان با
ما.» پروژه مشترک غرب و غربزده‌ها.

و ما اگر از میهن سرافراز تمدن‌سازِ خدای‌آورد
معنویت‌محورِ شهیدپرورمان در برابر پروژه
آغلیزاسیون دفاع کنیم و قبول نکنیم که با
تیر خلاص زن‌ها به مکتب سلیمانی و سلامی
همراه شویم؛ تفرقه افکنیم!

در خلاف آمد عادت بطلب کام! که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
پایان.